

اباعبدالله الحسین و ابوالفضل العباس در علی نامه

(بخش ۲-۳: جنگ صفین، نبرد با قاسطین)

حسین شهسواری^۱

چکیده

علی نامه، منظومه‌ای کهن، برجای مانده از قرن پنجم هجری، است که به سبک شاهنامه فردوسی، در دلاوری‌های امام المتقین حضرت علی^(ع)، وقایع جنگ‌های صدر اسلام و دوران چهار و اندی سال خلافت ظاهری آن حضرت^(ع)، در ۱۱۲۲ بیت در بحر متقارب، به نظم در آمده است. این منظومه، با اسلوبی کهن، نخستین تجربه شعر حماسی شیعه‌ی امامیه اثنی عشری است، که هم از نظر قدمت تاریخ حماسه‌های شیعی و هم از نظر در برداشتن نوادر لغات و ترکیبات فارسی کهن، در کمال اهمیت است و تاکنون گمنام مانده و در کتب تاریخ ادبیات فارسی به آن اشاره‌ای نشده است. در این نوشتار، به بخش دیگری از منظومه‌ی علی نامه که در نقل وقایع حضور حضرت اباعبدالله الحسین^(ع) در رکاب حضرت امیرالمؤمنین^(ع)، در جنگ صفین (نبرد با قاسطین) است و نیز در پایان نوشتار، به وقایع حضور ابوالفضل العباس^(ع) در این کارزار، در سنین نوجوانی، پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: علی بن ابی طالب^(ع)، امام حسین^(ع)، حضرت ابوالفضل^(ع)، علی نامه، ربیع، جنگ صفین، نسخ خطی.

۱. مقدمه

پیرامون منظومه‌ی کهن علی‌نامه در دلآوری‌های امام‌المتقین حضرت علی بن ابی‌طالب علیهما السلام و دوران چهار و اندی سال خلافت ظاهری آن حضرت، که سروده شاعرانندیشور پارسی‌گو و دلداده‌ی مهرعلوی و عاشق عشق مرتضوی گوهرهای دردانه‌ی معارف علوی با تخلص ربیع، در بخش نخست این نوشتار، در شماره‌ی نخست این نشریه، تقدیم محضراندیشوران ولایت مدار و فرهیختگان علوی مرام گردید^۱ و نیازی به بازگویی دوباره‌ی آنها نیست.

در این بخش مواردی که به حضور امام و سرور و سالارآزاد مردان جهان و پیشوای عاشقان کوی دوست، مراد سترگ مردان دلداده‌ی مکتب عشق و ایثار حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه افضل صلوات و التحیات، در رکاب پدرگرمی و ارجمندش امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه آلاف التحية و الثناء اشاره شده است، نقل می‌گردد. سراینده‌ی منظومه‌ی مذکور که سراسر در مناقب، مغازی، بیان شجاعت، دلیری و نیز بخشش و عفو و مهربانی و رحمت امام‌العارفین و امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب سلام‌الله علیه در نبردهای حضرتش با «ناکثین» و «قاسطین» است در تبیین اعتقادات شیعی تلاش وافر نموده است. سراینده که دلداده‌ی محبت علوی و دارای شور حسینی است، با طبع لطیف و حماسی خود ماجرای جنگ جمل را در سه مجلس سامان داده و در دوازده مجلس حادثه‌ی دردناک جنگ صفین را به پایان برده، و نیز وعده داده است که حوادث و اتفاقات جنگ خوارج نهروان را به رشته‌ی نظم در بیاورد. اگرچه این قسمت در دسترس نیست، احتمال موفق نشدن به سرودن آن و یا از میان رفتن آن در اثر حوادث روزگار، همانند بسیاری از آثار اندیشمندان فرهیخته، به ذهن می‌رسد.

ایشان در ابتدای منظومه تصریح می‌کند که آنچه آورده است صحیح و به دور از نادرستی و خطا می‌باشد، برخلاف شاهنامه که علی‌رغم شیرینی و نغزو خوش بودن برخوردار از نادرستی و دروغ (مشمتمل بر افسانه) می‌باشد، اما علی‌نامه چنین ویژگی‌ای را ندارد (ص ۵، بیت ۹۳):

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| مرا این قصه را این سراینده مرد | ز مهر دل خود علی‌نامه کرد |
| اگر چند شهنامه نغزو خوش است | ز مغز دروغ است از آن دلکش است |
| علی‌نامه خواند خداوند هوش | ندارد خرد سوی شهنامه گوش |
| دروغ است آن خوب و آراسته | به طبع هواجوی کش خواسته |
| من اندر علی‌نامه از روی لاف | نخواهم که گویم سخن برگزاف |
| نگویم سخن جز که بر راستی | به حاسد سپردم ره کاستی |

۱. شهسواری، حسین، «امام حسین (ع) در منظومه‌ی علی‌نامه، جنگ جمل (ناکثین)»، صحیفه‌ی اهل بیت علیهم السلام، س ۱، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۴، صص ۳۵-۵۲.

هوا را در آرم به زیر قدم
 به کام خرد بگذرم یک ندم
 ربیع در پایان منظومه هم به تاریخ سرودن آن تصریح نموده و هم بر نقل این وقایع از روایان
 و منابع درست و صحیح تأکید کرده، چنین می‌گوید (ص ۵۰۰، بیت ۱۱۲۰۵):

بگفتم من این قصه از راستان
 نبودم به جز راستی داستان
 چنان چون شنیدستم از روایان
 بگفتم درستی کنون همچنان
 سخن گویم از نهروان زین سپس
 اگر مانند زنده آیدون نفس
 چو بردم به سرحرب صفین تمام
 ز نظمی پسندیده خاص و عام
 چو آمد به سرنظم این سعد فال
 دو و چار صد بود و هشتاد سال

این اثر را نیز تقدیم می‌کنم به روح بلند روحانی زاهد و با اخلاص و محب خاندان عصمت و طهارت و مروج معارف اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ ابوعلی شهبواری که بیش از شصت سال از عمر با برکت خود را در مناطق روستایی و با کمترین امکانات و بدون چشم داشت به زخارف دنیایی به ترویج معارف الهی و تبلیغ احکام اسلامی و انتشار اخلاق نیکوی پیشوایان معصوم علیهم السلام پرداخت و افتخارش این بود که روضه خوان و به پا کننده‌ی مجالس سوگواری سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و سایر پیشوایان دینی سلام الله علیهم است. عالم پرهیزگاری که از دست رنج کشاورزی و باغداری خود ارتزاق می‌کرد و با اخلاص تمام در خدمت بندگان خدا و روستائیان و نیازمندان منطقه‌ی دودانگه (به ویژه روستای اورنه) از بخش ضیاء آباد استان قزوین بود، منزل او همانند پیشوایان معصوم خویش پناهگاه مظلومان و مستمندان بود، سر انجام این مقاله مصادف بود با اولین سالگرد درگذشت این مبلغ وارسته که مقارن با اول محرم الحرام و برگزاری مجالس سوگواری امام خوبی‌ها حضرت سید الشهداء علیه السلام گردید، در چنین مناسبتی این نوشته تقدیم عاشقان و دلدادگان محبوب الهی می‌گردد.

۲. امام حسین علیه السلام در نبرد صفین (قاسطین)

حضور امام حسین بن علی علیهما السلام کنار پدر و مولا و مقتدای خویش در طول سالیان متمادی از وی شخصیتی ممتاز و ویژه ساخته است، هر یک از تاریخ‌نگاران و بازگوکنندگان حوادث پیشین به دقت وقایع زندگی این دو امام همام و پیشوای مسلمانان را نقل کرده‌اند تا پیروان ایشان و حق طلبان جهان برای نیل به کمال مطلوب و تعالی جامعه‌ی انسانی و اسلامی از آن بهره‌مند گردند. عزیزان فرهیخته مستحضرنزد در متون اسلامی گاهی از دو سبب بزرگوار

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تعبیر به «شبر» و «شبیبر» گردیده است.^۱ و نیز مستحضرید که دو کلمه‌ی مذکور نام دو فرزند هارون بن عمران برادر حضرت موسی کلیم علیهما السلام می‌باشد. از این رو در منظومه‌ی مذکور نیز گاهی از دو جگرگوشه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله علاوه بر نام مقدس «حسن» و «حسین» علیهما السلام به آن دو اسم نیز تعبیر شده است. از آنجایی که منظومه‌ی مذکور، به دو واقعه‌ی مهم از وقایع زندگی امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پرداخته و حوادث و اتفاقات آن دو را به نظم کشیده است، در قسمت اول مقاله به حضور سالار شهیدان امام حسین علیه السلام در نبرد با ناکثین به سرکردگی عایشه دختر ابوبکر - که عنوان همسری رسول خدا صلی الله علیه و آله را با خود داشت - پرداختیم. در این قسمت که بخش دوم مقاله‌ی مذکور است و سراینده‌ی اندیشور و هنرمند به جنگ صفین اشاره کرده، مواردی را که به حضور حضرت امام حسین علیه السلام در کنار امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرداخته است، نقل می‌نماییم.

نکته‌ی قابل تأمل و جای دقت در این منظومه این است که سراینده‌ی گرامی پرچم دار سپاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام را امام حسین علیه السلام معرفی می‌کند و در موارد متعدد به این مطلب اشاره کرده و می‌گوید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسین علیه السلام می‌فرماید: پرچم جدت را بردار و به لشکر حمله کن و موارد دیگر که در این منظومه بسیار به کار رفته است.

نکته‌ی دیگر که در پایان این منظومه بسیار به چشم می‌خورد شفاعت و وساطت امام حسین علیه السلام برای هدایت دشمنان و مخالفان امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشد، در همین راستا موارد متعددی را در پایان یادآور می‌شود همانند دل جوئی حضرت از مصعب بن زبیر، سعد بن ابی وقاص، و حتی معاویه که در قسمت پایانی به آنها اشاره خواهد شد.

۲-۱. گزارش نخست (ص ۱۲۳، بیت ۲۷۱۱)

پیش از جنگ صفین امام هدایت‌گرو و پیشوای پرهیزگاران امیرمومنان علی علیه السلام در نامه‌ای خطاب به معاویه او را به اطاعت از فرمان خود فرا می‌خواند، در ابتدای نامه حضرت به مقامات و فضائل خود اشاره می‌کند؛ از جمله‌ی آنها اشاره می‌کند که من پدر حسن و حسینم که هر دو از یادگاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیشوا و سرور جوانان بهشتند. و معاویه که

۱. رک. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۴، ص ۳۹۳: «قال ابن الأثیر: جاء في تفسيره أنه البؤق وفسره أيضاً بالقبُع، واللفظة عبرانية. قال ابن بري: ولم يذكر الجوهري شبر و شبيراً في اسم الحسن والحسين، عليهما السلام؛ قال: ووجدت ابن خالويه قد ذكر شرحهما فقال: شبر و شبير و مشبر، هم أولاد هارون، علي نبينا وعليه الصلاة والسلام، ومعناها بالعربية حسن وحسين ومُحسِن، قال: وبها سَمِيَ علي، عليه السلام، أولاده شبر و شبيراً و مشبراً يعني حسناً وحسيناً ومُحسِناً، رضوان الله عليهم أجمعين».

خود را در میان شامیان گوهر می‌پندارد به این جهت است که از نور درخشان ما مخفی شده و در تاریکی و ظلمت جای گرفته است.

| | |
|----------------------------|--|
| نویسنده نامه حیدر علی است | که یزدان جان آفرین را ولی است |
| وصی نبی بن عم مصطفی | امام شریعت به حق مرتضی |
| عدیل بتول و باب شیرا | شبیّر ^۲ گزین است وی را پسر |
| بر گبر بن گبر فرزند صخر | نبشتست این نامه خورشید فخر |
| چوما را فراموش کرد آن خسیس | بر شامیان کرد خود را نفیس ^۳ |

۲-۲. گزارش دوم (ص ۲۰۳، بیت ۴۵۰۴)

معاویه برای تصرف مصر و انضمام آن به قلمرو حکومتی خود، لشکری به آن سرزمین فرستاد و برای تصرف آن به آنجا حمله کرد. امام علیه السلام مالک اشتر را همراه سپاهی به سوی مصر برای یاری محمد بن ابی بکر حرکت فرستاد و خود نیز به دنبال وی سپاه دیگری سامان داد و نامه‌هایی برای شخصیت‌های دیگر فرستاد تا با ایشان مشورت کرده و ایشان هم در این نبرد حاضر گردند. از جمله‌ی ایشان عمار بن یاسر، قیس و دیگران بودند. حضرت در این راستا به امام حسین علیه السلام دستور می‌دهند که نامه‌هایی برای ایشان بنگارد و ایشان را برای مشورت در این باره فرا بخواند.^۴

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| نه من حیدرم گربدین ذوالفقار | از این قاسطین بر نیازم دمار |
| بگفت این و پس گفت مالک کجاست | بیارید کاو درد ما را دواست |
| هم اندر زمان مالک نامور | بر مرتضی رفت چون شیر نر |
| به سالار دین گفت ای شیرگیر | چه فرمان دهی مرمرا ای امیر |

۱. [بشرت «خ»]، باب شیر = پدر حسن علیهما السلام.

۲. باب شبیر = پدر حسین علیهما السلام

۳. در این مضمون نامه‌هایی نوشته شده است، مرحوم آیت الله علی احمدی میانجی در کتاب گرانسنگ مکاتیب الائمه جلد اول نامه‌های امیرالمؤمنین علی علیه السلام را گردآوری کرده است، به ظاهر نامه‌ی شماره ۳۷، ج ۱، ص ۲۱۷ در جواب نامه‌ای که معاویه به حضرت نوشته بود، چنین مرقوم فرمودند: فَلَمَّا وَصَلَ الْكِتَابَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَفَكَهَّ وَقَرَأَهُ، وَدَعَا بَدَوَاةٍ وَقِرْطَاسٍ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنْ عَبْدِ اللَّهِ وَابْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، أَخِي رَسُولِ اللَّهِ، وَابْنِ عَمِّي، وَوَصِيِّهِ، وَمُعْتَمِلِهِ، وَمُكَفِّئِهِ، وَقَاضِي دَيْنِهِ، وَزَوْجِ ابْنَتِهِ الْبُتُولِ، وَأَبِي سَبْطِيهِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ.

۴. لازم به ذکر است که آنچه نصر بن مزاحم در کتاب وقعة صفین، صص ۹۲-۹۵ آورده است عمار و قیس و دیگران در محضر امام علی علیه السلام بودند و حضرت با ایشان درباره‌ی جنگ با معاویه مشورت کرد و از آنها نظر خواهی نمود، علاوه بر این حوادث جنگ صفین بعد از جنگ جمل بود که تمام یاران حضرت در محضرش بودند، مگر افرادی که با دستور حضرت به شهرها و ولایات متعدد به عنوان والی رفته بودند.

بدو گفت حیدر هم اندر زمان
که دشمن در مصر بگرفت تنگ
چو مالک بدین سان سپه را براند
به یاران بگفت این زمان سربه سر
چو باید همه آلت کارزار
به شبیر پاکیزه دین گفت باز
بر پیر عمار اندر زمان
بگو تا بیارد زمکه سپاه
بر احنف قیس تو زان سپس
بگو تا بیارد سپاهش چو باد
حسن بر مراد امام الانام
فرستاد آن نامه ها در زمان

سوی مصر شو با سپاهی گران
شب و روز با مصریان است جنگ
علی نیز مردان دین را بخواند
بسازید این بار کار سفر
بسازید اکنون صغار و کبار
یکی نامه بنویس ایا سرفراز
به زودی تو وی را بر ما بخوان
ز بهر ای جنگ آن یل دین پناه
یکی نامه بنویس و بفرست کس
به نزد من آن مرد فرخ نژاد
نوشت این همه نامه ها را تمام
که آیند نزد علی مهتران

به ظاهر این ابیات دستخوش تصحیف شده باشد، شبیر در زبان عبری به امام حسین علیه السلام اطلاق می شود، ولی در چند بیت بعدی تصریح می کند که امام حسن علیه السلام این نامه ها را بنا به دستور امام نوشت و فرستاد. از این رو احتمال می رود کلمه ی «شبیر» تصحیف شده از «شبر» بوده باشد و نیز احتمال دارد که «حسن» تصحیف شده باشد از «حسین»، اگر چه به نظر می رسد کاتب حضرت امام حسن (ع) باشد.

۳-۲. گزارش سوم (ص ۲۴۰، بیت ۵۳۴۰)

چنانچه مصدر و منبع مورد استناد ایشان نقل می کند، مالک اشتر در اثر نبرد سنگین و طاقت فرسا با دشمنان و به هلاکت رساندن افراد فراوانی از ایشان، در اثر خستگی و زخم های فراوان بی هوش می شود،^۱ امام علیه السلام به لشکریان دستور می دهد وی را به مقر و مرکز ببرند و خود مشغول رزم می گردد. در این هنگام امام علیه السلام به فرزند دلیرش حسین علیه السلام می فرماید پرچم سپاه را گرفته به دشمن حمله ور شود.

و ز آن پس حسین علی را پدر
تو این رایتم پیش تر بر کنون
چو من کرد خواهم بر اعدای دین

بگفت ای چراغ گزین بشر
که شد رایت دشمنان سرنگون
یکی حمله ای من ز بهر ای دین

۱. در منابع در دست، چنین مطلبی به چشم نمی خورد. البته با توجه به تصریح شاعر و سراینده ی این منظومه اثر ابوحنیف مصدر اصلی این منظومه است و در آن به مطالب فراوانی اشاره شده بوده است.

تو همچون من ای دیده و جان من
 بگفت این و چون تندر تیز خشم
 برافکند تن بر صف قاسطین
 حسین و حسن همچو شیردمان
 محمد همیدون چو جنگی پلنگ
 پس از وی چو آشفته شیری به تفت
 پس از وی همی پور بوبکر تاخت
 همیدون برفتند یکباره پس
 به شمشیر بردند یکباره دست
 هم اندر زمان آتش رستخیز
 ز بس طعن و ضرب حسام و سنان
 به شمشیر سرها همی ریختند
 سر نام داران پر خاش جوی

بکوش از پی دین یزدان من
 چو دو طاس خون کرد از خشم چشم
 وصی نبی مهتر داد و دین
 فکندند تن را بر آن طاغیان
 برافکند تن بر عدو بیدرنگ
 هنرمند عمار یاسر برفت
 چو آشفته شیری که او صید یافت
 چو قیس و جریر و چونامی انس
 در اعدا فتادند چون پیل مست
 نهادند در دشمنان تیغ تیز
 ز خسته روان کرد او کاروان
 اجل را به نیزه در آمیختند
 همی گشت در پای اسبان چو گوی

۲-۴. گزارش چهارم (ص ۲۴۲، بیت ۵۳۷۸)

راوی نقل می‌کند وقتی لشکر شام در مقابل هجوم و حمله‌ی سپاه امام علیه‌السلام توان مقاومت نداشت و عمرو بن عاص نیز پیاپی به فرار گذارد، لشکر شام نیز به دنبال وی می‌گریختند، رزمندگان اسلام نیز به دنبال ایشان در حرکت بودند و ایشان را از زندگی خلاص می‌کردند، سرهای فراوانی از بدن جدا می‌شد؛ در این هنگام امام رؤوف و مظهر مهر و بخشش ندا کرد و دستور صادر فرمود که ای سپاهیان من هر کسی که شمشیر از دست بیفکند و در مقابل شما مقاومت نکند آسیبی به او نزنید و به او امان دهید. وقتی صدای امام و فرمان او به گوش لشکر شام رسید برای نجات جان خود سلاح به زمین انداخته و فرار می‌کردند، امام علیه‌السلام خطاب به سرور مهرورزان و عشق ورزان دریای محبت حضرت امام حسین علیه‌السلام کرد و فرمود: تو پرچم را در نقطه‌ای برافراشته کن تا مردم به آن پناهنده شوند و از مرگ نجات یابند.

سخنشان همه آه و زنهار بود
 که یا نام داران اهل هدای
 بر آن منهزم گشته سفیانیان
 مدارید رحمت از آن کس دریغ

چو جان همه زار و غم خوار بود
 همی کرد حیدر دمام ندا
 همی گفت رحمت کنید ای یلان
 هر آن کاو بیفکند از دست تیغ

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| چو حیدر عدورا برآن گونه دید | عنان فرس را به یک سو کشید |
| به فرزند خود گفت ای شه سوار | تو رایات را زی لب قلزم آر |
| حسین علی برد مانند باد | علم تا لب قلزم آن وقت شاد |
| فرو زد علامت بدان جایگاه | بدان تا شدند گرد بروی سپاه |
| مگر ابن مالک که با خیل خویش | همی رفت دشمن همی کشت بیش |

۲-۵. گزارش پنجم (ص ۲۵۲، بیت ۵۵۹۹)

شاعر چیره دست ابیاتی را می سراید که در آنها به ابتلا و دچار شدن اولیاء الهی به مخالفان و شقاوت صفتان را بیان می کند، این ابتلا و تقابل در طول تاریخ آفرینش بوده است، از جمله مصادیق آن ابتلا و رودرویی عصر نبوت خاتم و دوران رسول گرانقدر اسلام است. در این دوران نیز دچار شدن جد به جد و پدر به پدر و پسر به پسر می پردازد، یعنی رسول گرامی اسلام ابتلا و گرفتار ابوسفیان (صخر) شد و او در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله به مخالفت برخاست و با حق، حقیقت و شریعت مقابله کرد، امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیهما السلام به معاویه مبتلا می شود، و فرزند نابکار ابوسفیان در مقابل امام علی علیه السلام که جانشین راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله است تمکین نمی کند و از حق پیروی نمی نماید، و سرانجام امام سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام فرزند پاکیزه خوی امام المتقین علیه السلام مبتلا به پسرناشایست و ناپاک معاویه بن ابی سفیان می گردد و به دستور یزید به دور از خوی انسانی و مسلمانی، امام معصوم علیه السلام با دردناک ترین روش ها و غیر انسانی ترین رفتار، مظلومانه به شهادت می رسد.

| | |
|-------------------------------|----------------------------|
| همان کرد آن گبر با مرتضی | که صخر لعین کرد با مصطفی |
| لعین پورسفیان به میراث داشت | که یا نام داران اهل هدای |
| همی گفت رحمت کنید ای یلان | بر آن منهزم گشته سفیانیان |
| نبی از پدر بُد به غم روز و شب | علی از پسر بُد چنین در تعب |
| حسین را یزید پلید کشت زار | در آن کربلا آن سگ خاکسار |

۲-۶. گزارش ششم (ص ۲۵۸، بیت ۵۷۴۴)

پس از شکست لشکر معاویه و عقب نشینی ایشان، معاویه دستور داد لشکر را سازمان دهی کرده و خود را آماده ی نبرد کنند. این خبر وقتی به حضرت می رسد، امام علیه السلام فرماندهان

را جمع کرده و با آنها به مشورت می‌نشیند و سپس تصمیم حمله می‌گیرد و در پی حمله‌ی امام علی علیه‌السلام به دشمنان، فرزندان و منسوبین ایشان هم پا به رکاب گذاشته به صفوف دشمن حمله‌ور شدند. آنچه مهم و قابل دقت است این‌که در این نبرد، بارها امیرالمومنین علیه‌السلام پرچم و نماد استواری لشکر را به دست امام حسین علیه‌السلام داده و حضرتش با آن به دشمن حمله می‌نماید.

| | |
|------------------------------|---------------------------------|
| چونزد علی این سخن شد درست | سران سپه را بخواند از نخست |
| به یاران بگفت آنچه بایست گفت | نماند از سخن هیچ اندر نهفت..... |
| آبرپشت دلدل نشست او چوماه | امام هدی حیدر دین پناه |
| گزین ابن عباس با دین و داد | برابر همی رفت مانند باد |
| و با رایت مصطفی بد شبیر | شبر بود وی را بر اعدا مشیر.... |

۷-۲. گزارش هفتم (ص ۲۶۳، بیت ۵۸۶۶)، دیر راهب

نصربن مزاحم به اسناد خود، از عبد العزیز بن سیاه^۱ نقل می‌کند که حبیب بن ابی ثابت، حکایت کرد: ابوسعید تیمی معروف به عقیصا^۲ گفت: در طریق عزیمت به شام، همراه علی علیه‌السلام بودیم. هنگامی که کوفه را پشت سر نهاده و از بیابان می‌گذشتیم، مردم (لشکریان) تشنه شدند و نیاز مبرم به آب پیدا کردند، پس امام علی علیه‌السلام با ما آمد تا ما را بر سر صخره‌ای در زمینی سخت که همانند بزی خفته بر شکم بود، بالا برد و به ما فرمود: آن صخره را از جای بلند کنیم و ما نیز آن را کنار زدیم آب بیرون زد و مردم از آن نوشیدند و سیراب شدند. سپس فرمود صخره را از دوباره برجایش نهادیم و چشمه را به وسیله‌ی آن پوشاندیم. مردم روانه شدند تا اندکی دور شدیم. آنگاه علی فرمود: آیا کسی از شما جای آن آب را که نوشیدید به یاد دارد؟ گفتند: آری ای امیر مؤمنان. گفت: پس دیگر بار بر سر آن روید. ما، تنی چند از مردان سوار و پیاده، بدان سوی بازگشتیم تا به جایی که آن را دیده بودیم رسیدیم. به جستجوی همان صخره^۳ پرداختیم ولی هیچ نیافتیم تا آنکه از جستجو خسته شدیم، از این روبه سوی دیری که نزدیک آنجا بود رفتیم و از (دیرنشینان) پرسیدیم: آبشخوری که نزدیک شماست کجاست؟ گفتند:

۱. سیاه، به کسر سین: عبد العزیز بن سیاه اسدی کوفی، راوی شیعی، راستگویی از بزرگان اتباع تابعان. - تهذیب التهذیب و التقریب، در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۸۸ به اشتباه [... بن سباع] آمده است.
۲. در قاموس: «عقیصا: لقب ابوسعید تیمی، از تابعان» و در منتهی المقال، ص ۱۳۲: «دینار، کنیه ابوسعید، و لقب او عقیصا بود و این لقب را به سبب شعری که سروده است به او داده‌اند» و نام خود را «دینار» گذاشته است. در اصل به اشتباه [...] التیمی [...] و در شرح نهج البلاغه [حدیثنا سعید التیمی المعروف بعقیصا] آمده که ناقص و تحریف شده است.
۳. متن «فطلبناها» یعنی «صخره» را و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید «فطلبناه» آمده که یعنی آب را جستجو کردیم.

در نزدیکی ما آبی نیست. (یاران ما) گفتند: چرا، ما خود از آن آب نوشیده‌ایم. گفتند: آیا (به راستی) شما در این اطراف آبی نوشیده‌اید؟ گفتیم: آری. [پیردیر] گفت: این دیر (در آغاز) جز با همان آب ساخته نشده و جز پیامبری یا وصی پیامبری آن آب را بیرون نیارد.^۱

در علی‌نامه این واقعه را چنین آورده است: وقتی لشکر امام به هنگام حرکت در منزلی به آب دسترسی نداشتند و سخت تشنه گشته بودند لشکر به امام گزارش می‌دهند، حضرت و دو فرزندش محمد و حسین علیه‌السلام و برخی از یاران همانند عمار و مالک را همراه خود برداشته و برای پیدا کردن آب حرکت می‌کنند. وقتی دیری را مشاهده می‌کنند که راهی در آن هست، از او درباره‌ی آب می‌پرسند، او می‌گوید: در دوران سابق چشمه‌ای بود که پیدا کردن آن باید به دست پیامبر و یا جانشین او باشد. این دلیل بر مطلبی است که عالمان، اندیشمندان، عابدان مسیحی و یهودی پیامبر اسلام و پیشوایان و جانشینان راستین ایشان را می‌شناختند و گروهی نیز به ایشان ایمان می‌آوردند.

| | |
|------------------------------|---|
| از آن منزل آن گه علی برگرفت | یکی منزل نیک دیگر گرفت |
| چو حیدر فرود آورد آن سپاه | بزد خیمه خویش بر طرف راه |
| ز شاهنشاه داد و دین هر کسی | همی جست آب [و] سپه بد بسی |
| علی گفت انده مدارید کس | چو یزدانمان هست فریاد رس |
| بگفت این و بر پشت دلدل نشست | میان را در آن آب جستن بیست |
| دو فرزند خود را ابا دو امیر | ابا خود ببرد آن شه بی نظیر |
| یکی بد محمد حسین بد دگر | دگر بود عمار نیکو سیر |
| دگر مرد بد مالک پاک دین | جریر ^۲ امین بود [و] قیس گزین |
| مر آن مهتران را به مانند باد | ببرد آن امین مهتر دین و داد |
| به مقدار یک میل ره بیش تر | برفت آن زمان حیدر نامور |
| یکی دیر دید آن ستوده امام | آبر طرف کوهی ز سنگ زُخام |

۲-۸. گزارش هشتم (ص ۲۷۸، بیت ۶۲۰۹)

معاویه برای پیشبرد اهداف خود به برخی افراد و اصحاب سست ایمان، دنیاگرا، عافیت طلب، کینه‌ورز و دشمن اهل بیت علیهم‌السلام تمسک می‌جست، از جمله‌ی ایشان عبیدالله بن عمر بن خطاب بود. معاویه از او تعریف کرده و برای وی جایگاه بالایی بر شمرده است، پسر

۱. منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۱۴۵.

۲. جریر.

ابوسفیان حیلہ گرانہ شجاعان لشکر امام علی علیہ السلام را نام می برد و اشاره می کند که در میان آن لشکر افرادی چون عمار و مالک و قیس و جریر و عباس و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و دیگران حضور دارند و توانایی مبارزه با ایشان را داری. معاویہ ی نیزنگ باز با این سخنان فریبنده و تحریک آمیز، جوان مغرور و بی اندیشه و کینه ورز را به میدان می فرستد، تا نقشه ی خود را پیاده کند.

| | |
|--|---|
| از این گفته فرمود آن بد گهر بخواندش برخویش وی رفت شاد چو دیدار شومش بدید تیره رای بدان رای تا لشکر بوتراب که گردشمن آرد از این روی رخت بترسم کز این دشمنان ناگهان که گردن کشانی در آن لشکرند چو عمار و مالک چو قیس و جریر دگر دو محمد که روز و غا تویی از شجاعان شام و عراق تو آن دشمن آوار شیراوزنی چنین گفت کای مهتر نام جوی که من با علی و سپاه علی | به نزد عبیدالله بن عمر ز فرمان بری نزد آن بدنژاد آبرپای جست و بدوداد جای نیازند رایات زن روی آب به ما برشود کار یکبارہ سخت رسد جنگ جویان ما را زیان که آتش فشانند و آهن خورند چو عباس و چون شبّرو چون شبیر که پورند بوبکر و بر مرتضی به مردی و زور اندر این دور طاق که گه را به نیزه ز بن برکنی به سربرده پندار ز میدان توگوی بسندہ بُوم ای امیر ملی |
|--|---|

۲-۹. گزارش نهم (ص ۲۸۲، بیت ۶۲۸۸)

وقتی لشکر معاویہ از روی ناجوانمردی پس از تصرف چاه ها و مجاری آب، آن را از سپاه هدایت پیشه دریغ کرد و گفتند چون شما عثمان را لب تشنه کشتید ما نیز آب را از شما منع می کنیم. وقتی این خبر به مولای متقیان رسید خطاب به سپاه خود فرمود چه کسی می خواهد این سد را بشکند و آب را از چنگ دون سفتان خلاص کند تا همه ی خلائق از آن بهره مند گردند. مالک اشتر و اشعث که از یاران باوفای حضرت بودند، خود را با نیروهایشان آماده ی انجام مأموریت کردند. امام علیہ السلام همراه دو فرزند خود امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر بالای بلندی رفته نظاره گر آرایش سپاه دشمن بود، از سوی دیگر مالک و اشعث خود را برای نبرد آماده کردند.

ز مردان دین تا به دیگر سپاه
فزون تر بُند هیچ یک میل راه

سوی جنگ رفتند پیرو جوان
نشست او آبردلدل مصطفی
برفتند با وی شبیر و شبر
زبالا درون نزد هر دو سپاه.....

چو آن نام داران دین تازیان
سپهدار دین نامور مرتضی
قراز تلی رفت آن پرهنر
نظاره همی کرد آن دین پناه

۲-۱۰. گزارش دهم (ص ۳۳۲، بیت ۷۴۱)

در این مجلس به مبارزات و نبردهایی که پس از بازپس گرفتن آب از دست دشمن شامی و لشکریان معاویه صورت گرفت، می‌پردازد. در روزی از روزهای نبرد، مغیره بن شعبه که از دشمنان خاندان اهل بیت علیهم السلام بود به نبرد آمد و توسط عمار دستگیر و نزد امام علی علیه السلام آورده شد، توبه کرد و از امام آزادی خود را خواست، امام علیه السلام او را آزاد کرد و فرمود: او دروغ می‌گوید اما رهایش کنید. او رفت برای بار دیگر به میدان آمد و این مطلب سه بار تکرار شد، برای بار چهارم نقشه می‌کشید که چگونه عمار بن یاسر را بکشد و از دست او خلاص شود. روز بعد پس از نماز، مهیای نبرد شد؛ امام وقتی او را دید لبخندی زد، او به لشکر امام حمله ور شد، امام حسین علیه السلام به مقابله با او پرداخت.

چو شد کارها ساخته رفت باز
در آوردگه آن سوار مجاز
که مادر به مرگش بخواهد گریست؟
یکی تیغ ما را بشوید به خون
بگفتا مغیره دگر کرد ساز
دلش پرزکین است سرپرهوس
نرفتند تا غور شد ریش وی
ز حمیت یکی بانگ زد برفرس
چو آشفته شیری سگ از پردلی
صف میسره بردید او ز هم
یکی بانگ زد برفرس آن زمان
جهان را به یک باره سخره شدی
بغزید چون تندر نو بهار
بر آهخت شمشیر بر آن لعین

مغیره به میدان دگر کرده ساز
فرس را همی داد ناورد باز
مبارز همی گفت و می گفت کیست
بگوئید تا پیشم آید کنون
چو حیدر بدیدش بخندید باز
چنین شوخ دیده ندیدست کس
زیاران حیدر کسی پیش وی
چو ملعون بدید آن بجوشید پس
برافکنند تن برسپاه علی
بغزید مانند شیر دُرْدُرْم
حسین علی چون بدید آن چنان
بدو گفت ای سگ تو غرّه شدی
بکین بانگ زد برفرس شه سوار
برافکنند تن را چو شیر عرین



مغیره چو تیغ حسین را بدید
 چومی دید در تیغ وی جان خویش
 چو بگریخت آن دشمن زشت رای
 برانگیخت است و به مانند باد
 سبک در ربودش از آن پشت زین
 بزد بر زمینش حسین آن چنان
 به فرمان بری گفت آن پاک دین
 همیدون کشانش بپرند باز
 چو حیدر بدیدش بخندید گفت
 بر ما ورا نیز عذری نماند
 حسین را بگفت ای تن و جان من
 به چشمش همی کرد باز از کرم
 مغیره دگر باره زی مرتضی
 به حق یکی داور دادگر
 تودانی چون بدکنش بد کند

بترسید و سرزوبه یک سو کشید
 هزیمت همی دید درمان خویش
 بخندید فرزند شیر خدای
 رسید اندر آن دشمن دین و داد
 معلّق بر آورد زد بر زمین
 که اندر پیش خرد شد استخوان
 بکش این لعین را چنین بر زمین
 به نزدیک آن آفتاب حجاز
 که هست این مغیره حدیثی شکفت
 تن وی کنون مرگ را نامه خواند
 بکش مرو را پیش این انجمن
 که بگذارش از چند کرد دست ستم
 نگه کرد و گفت ای شهروفا
 که جانم بیخشی تو باری دگر
 به فرجام از آن بد هم او برخورد

۲-۱۱. گزارش یازدهم (ص ۳۴۸، بیت های ۷۷۶۶ و ۷۷۶۸)

بنا به گفته ی ابو مخنف و به پیروی از او، ربیع سروده که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در لشکر علی علیه السلام هزار و چهل تن بودند، وقتی امام علی علیه السلام پیکر غرق خون شهید بزرگوار عمار بن یاسر را برای دفن مهیا کرد از اصحاب دعوت کرد.

چو حیدر به سربرد کار صلوة
 اَبَر پور عمار بر همچنین
 طلب کرد پس مهتر داد و دین
 هزار و چهل مرد ز اصحابیان
 از انصاریان و مهاجر همه
 همه پشت کرده به دین در دوتا
 چنین گفتشان آن امام امین
 شما را در این قتل عمار پیر

دین کردش اندر کنار فرات
 بکردش نماز و بکردش دفین
 همه یاوران نبی را به حین
 بگرد آوریدند اندر زمان
 چون سعد و سعید و چو جابر همه
 همه بوده با مصطفی در غزا
 که یا کار دیده سواران دین
 پیمبر چه گفت از صغیر و کبیر؟

یکایک بگفتند ما را نبی
که کشته شود پیر عمار دین
بگفتند بدهیم جان ای امیر
ز خون عدوی هدی ما کنون
یکایک ببستند پیران دین
یکایک به دشمن نمودند نام
پس آن پورسفیان بدید آن چنان
به بانگ بلند آن ستم کار گفت
بکوشید هین از پی نام و ننگ
سبک رایت ابن زیاد لعین
برافکند تن با سپاه گران
چو دید آن علی زی (زین) حسین علی
بدو گفت هین رایتم پیش بر
یکی حمله برد آن ستوده امام
محمد همیدون وابن الحسن (وابن الحسین)
زسفیانان ابن خالد به کین
برافکند تن بر سپاه حسین
دولشکر بدین سان برآویختند
به شمشیر و نیزه یکی رستخیز
چو با خیلی خویش آن دو شمشیرزن
بسی را ز مردان شیر خدای
بدید شیریزدان که ابن عمر
به زیر آمد از پشت دلدل علی
به دلدل در آورد پای آن سوار
همی گفت ای دشمنان خدای
چو بر طالب پیر عمار من
همی گفت این و همی زد حسام

خبر داده است ای ستوده وصی
ابردست این لشکر قاسطین.....
به پیش تو صادق صغیر و کبیر
روان کرد خواهیم جیحون خون.....
یکی سرخ رایت زکین برجبین.
کشیده یکایک زکینه حسام
شد از بیم رخسار او زغفران
که یا شامیان بیخ کین بر شکفت
که مان بر جهان کرد بد خواه تنگ
کی پیش تر برد از بهر کین
بر آن پاک دینان روشن روان
یکی بنگرید آن امام ملی
از ایدر تو ای نور چشم پدر
چو دریای آشفته بر اهل شام
برفتند با آن گزین زمن
سپاه اندر آورد به پیش از کمین
درستی همی جست کین حسین
ز تیغ آتش و خون همی ریختند
بر انگیختند آن عدو در پریز
فتادند در لشکر بو الحسن
له شمشیر کردند در زیر پای
بر آورده از معرکه شور و شر
بر او تنگ تنگ کرد سوار ملی
که اسلام از او شد چنین آشکار.....
درنگی بدارید در جنگ پای
در این جنگ شمشیر خواهم زدن
چپ و راست آن دادگستر امام

چنین گفت راوی که از دور در
 علی با حسین نیز ایستاده بود
 همی زد میان های آن شامیان
 همیدون ابرچپ آن پیل تن
 پیوسته با هم چودوپیل مست
 همی دیدم آن هیبت [و] شور و شر
 به شمشیر دین دست بگشاده بود
 دمام بدو آن امام جهان
 محمد بد و قاسم بن الحسن
 شاده بر اعدا به شمشیر دست

۱۲-۲. گزارش دوازدهم (ص ۳۵۹، بیت های ۸۰۲۴ و ۸۰۲۵)

فرزند خالد بن ولید^۲ در لشکر معاویه بود و مبارز می طلبید، و هرکس در مقابلش قرار می گرفت کشته و به شهادت می رسید. وقتی احساس کرد کسی توان مبارزه با او را ندارد، شروع به رجز خوانی کرد.

منم ابن خالد یل گردگیر
 مبارز همی رفت و می زد سنان
 که تا هفت مؤمن بکشت آن لعین
 در آن حال مردان ایزدشناس
 نشد آن زمان پیش وی نیزکس
 چنین گفت ای لشکر بوتراب
 محمد کجا و حسین علی
 کجا رفت عباس حیدر کنون
 علی از چه در می نیاید به در
 که من آن شجاعم که اندر عرب
 سنانم کند خار را چون خمیر
 همیدون در آن کینه آن بدگمان
 در آن وقت از آن نام دارای دین
 بیوندن زن کیننه کش برهراس
 بید غره در خویشتن آن دَنَس
 بردند این بار شیخ و شباب
 کجا احنف و مالک پردلی؟
 حسین کو که از صف نیاید برون؟
 یکی تا بیاموزد از ما هنر؟
 شناسد ما را به اصل و نسب.....

سرانجام این دشمن حق و حقیقت با به شهادت رساندن عده ای از سربازان امام علی علیه السلام توسط محمد حنفیه کشته شد. لشکریان امام علی علیه السلام شاد گشته و تکبیر سردادند.

کنونی که کشته شد این شهیار
 که یارد شدن نزد ابن علی
 تبه گشت بر ما به یکباره کار
 در این لشکر از مهتران ملی؟

۱. از این عبارت برمی آید که حضرت قاسم بن الحسن علیهما السلام، در جنگ صفین مرد جنگی و نامور بوده است، با این وصف باید حضرت قاسم^(ع) در حادثه ی کربلا سال شصت و یک هجری، حدود سی سال داشته باشد.

۲. وی بایستی عبدالرحمن بن خالد بن ولید بوده باشد.

که یارد شدن باز ازین انجمن به پیش سنان حسین و حسن؟
و یا پیش مالک ز مردان ما که خواهد شدن این زمان دروغا؟

۲-۱۳. گزارش سیزدهم (ص ۳۶۴، بیت ۸۱۴۱)

وقتی فرزند خالد کشته شد و عمرو بن عاص به معاویه گفت که با کشته شدن او لشکر به ضعف گراییده و دیگر شجاعانی در میانشان نیست. عبیدالله بن عمرو وقتی این سخنان را شنید و غضبناک گشت و به میدان حمله ور شد، جنگ می کرد تا اینکه ابوهیره نسبت به او ترحم کرد و جان او را در خطر دید، به سوی او آمد و از او تقاضا کرد که دست از نبرد بردارد و به اردوگاه سپاه شام برگردد. فرزند عمر نپذیرفت و هنگامی که ابوهیره از او پرسید بالاخره چه خواهی کرد و با چه کسانی در خواهی آویخت در پاسخ او گفت: ابتدا علی بن ابی طالب را خواهم گشت و سپس حسین را و بعد از او محمد حنفیه را در قصاص فرزند خالد به خون آغشته خواهم کرد. وقتی ابوهیره این سخن از او شنید دانست که او بسیار خام و نادان است و نمی شناسد علی و فرزندان او را. از این رو با تعبیر «تورا خواب دوشینه بگرفت سر» کنایه ای به او زد که مگر کشتن اینها را در خواب ببینی و یا سنگینی خواب تورا از حالت عادی بدور ساخته.

بدو بوهریره بگفت از تو من بپرسم کنون هم از این در سخن
بگو با (تا) من اکنون در این کارزار که را کرد خواهی کنون خواستار؟
بدو گفت بن عمر اندر نخست من از مرتضی خواهم این کین درست
از او در گذشته حسین را کشم به خون اندرون پس محمد کشم
بدو بوهریره بگفت این پسر تورا خواب دوشینه بگرفت سر
بگفت این و شد بوهریره روان بر پورسفیان پیره روان.....

نصیحت معاویه هم در او اثر نکرد، با اینکه معاویه به او گفت پدر تو عمر با آن همه شجاعت با علی مبارزه نکرد و با او روبرو نشد،

عبیدالله عمر از کبر و لاف زبان را همی داد تاب از گزاف
چوتنگ سپاه علی رفت گفت ز بن کین و داغ کهن بر شکفت
ز نخ زد لعین و فضولی بسی همی کرد در پیش میدان بسی
همی گفت علی آنچه کردی بین ز تخمی که خود کشته ای بر بچین.....
تو تا طلحه و با زبیر گزین نگر تا چه کردی به بصره ز کین
دگر باره فرزندت آمد کنون ز فرزند خالد فرو ریخت خون



کنون آنچه کردی مکافات آن
دگر من هم آورد ازین انجمن
در اول تویی ای علی وان دگر
چو مالک شنید از لعین این سخن
برون زد فرس گفت ای بی وفا
کنون توره دین چو بگذاشتی
توای بدگمان چون گمان می بری
که تو با حسین و علی همبری؟.....

مالک اشتر وقتی ناسزاگویی‌های ابن عمر را شنید ناراحت گشت و قصد رفتن به میدان داشت که امام علی علیه‌السلام مانع شد و از او خواست که صبوری کند، محمد حنفیه آمد و نیز امام حسین علیه‌السلام که جواب این را باید داد، تا این چنین رجز خوانی و ناسزاگویی نکند، امام علیه‌السلام مانع شد و به ایشان پند داد که اگر عبیدالله بن عمر کشته شود بهانه‌ای دست معاویه داده خواهد شد که فرزند عمر مظلوم کشته شد و برای خون‌خواهی او لشکر را تحریک خواهد کرد.

به مالک علی گفت ای پره‌نر
به مردی یگانه است آن شه سوار
همی گفت مالک از این در سخن
محمد شد آن گه به نزد پدر
بگفت ای پدر من شوم این زمان
نبینی که دشمن چه گوید همی؟
مدارا چه سود ای پدر با کسی
حسین علی همچنین گفت باز
علی گفتشان این امینان من
شما را بگویم من از راز این
بدانید ز اول که این جنگ جوی
کنون گریکی زین دو فرزند من
گرآید زمن دشمن براین ها زیان
جوان است و غمراست ابن عمر
اگر چند غمرست و بیهوده کار
به آواز در پیش آن انجمن
به جنگ عدو بسته از کین کمر
بیرم سر دشمن بدگمان
هم آورد جز ما نجوید همی؟
که وی حرمت ما ندارد بسی؟
که جز من نبزد سر این گراز
نگه دارتان باد یزدان من
ز فرجام این جنگ و آغاز این
سورای شگرف است و با آب روی
به میدان خرامد براین پند من
دل من شود جفت غم بی گمان

مرا کرد باید مکافات این
دگر آن که گویند ابن عمر
چنین خود نباشد شناسم درست
پس ار (از) ابن عمر به میدان درون
بر آرند سفیانیان ویل و آه
ز غوغا بجیزد به نو لشکری

ز هردر که باشد به شمشیردین
ز ابن علی بود مردانه تر
ولیکن از این در بگفتم نخست
شود کشته بردست این ها کنون
که شد کشته ابن عمر بی گناه
برآزند وا دین [و] وا عمری

محمد حنفیه از پدرا اجازه‌ی میدان گرفت و با رجزهایی که خواند و افشاگری‌هایی کرد عبیدالله بن عمر به سوی لشکر معاویه برگشت و با معاویه سخن گفت، و برای بار دیگر به میدان آمد و مبارز طلبید.^۱

چنین آورد لوط یحیی خبر
پس آن ابن عباس گوید که من
بد اندر بر من حسین علی
که آمد عبیدالله بن عمر
همی گفت حیدر ایا کردگار
که این بدکنش بچه عمر است
حسین علی گفت [و] دندان به هم
همی گفت ای کاش من بودمی

در این ابن عباس والا گهر
بدم ایستاده بر بوالحسن
گزین نی شه سوار ملی
به میدان دگر باره چون شیرنر
بگردان تواز ما بد این سوار
به رزم اندرون عنتری دیگرست
همی سود مانند شیر دژم
سزایش در این رزم من کردمی

۲-۱۴. گزارش چهاردهم (ص ۳۷۵، بیت‌های ۸۳۹۳ و ۸۳۹۴)

پس از آنکه عبیدالله بن عمر توسط محمد حنفیه کشته شد، معاویه جنگ روانی و غوغای کشته شدن فرزند عمر را به راه انداخت، در ادامه از همسرا و خواست که نزد علی علیه السلام برود و جنازه‌ی عبیدالله را بگیرد. زن عبیدالله نزد علی علیه السلام آمد و در خواست معاویه را مطرح کرد، حضرت ماجرای عصبانیت عبیدالله بن عمر را پس از کشته شدن عمر بن خطاب مطرح کرد و قتلی که او انجام داد به خاطر خون‌خواهی پدرش بی گناهان را کشت.

چو گفتمی مرا دوستی با علی
اگر بودی این کار از رای من

بلی هستم ار جان من بگسلی
نگشتی چنین شوی من خویشتن

۱. ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۲۶۱.

به نزد تو از هیچ رونامدی
کنون رفت آن کار هم صبر به
بگفت این و پس رفت آن خوب زن
شب و روز نزد سالار دین
برادر بدی شهربانو را اوی
بیاورده اسلام وقت نبی
به نزدیکی خواهر بدندی قراز
رسید ابن عمّرحو دیونه ای
بدند هر دو ایستاده اندر نماز
در آمد ز در تیغ کین آخته
گزین شهربانو در آن روزگار
و آن عورتان هر دو اندر غریو
حسین چون بدید آن چنان حال کار
برفتند به فریاد نزد علی
همه اهل بیت و قرابات خویش

به بیهوده عمرش به سر نامدی
صبوری به هر کار از جبر به
به نزد علی هم در آن حال زن
همی کرد زن بر علی آفرن ...
ابا آن دگر خوب روی نکوی
ابا عورتان رفته نزد علی
حسین شان همی داشت چون جان به ناز
به خان حسین شد چو بنگانه ای
نبودند آگه از آن بی نماز
بکشت هر دو را او بنشناخته
ز بهر برادر بُد او سوگوار
بماندند زبهرای شوهر غریو
ز بهرای ایشان ببد سوگوار
علی چون بدید آن سوار ملی
ببودند غمگین و دل گشته ریش ...

۲-۱۵. گزارش پانزدهم (ص ۳۸۷، بیت ۸۶۵۰)

علی علیه السلام به لشکر دشمن حمله کرد و رجز می خواند و دشمنان را به درک می فرستاد، در این هنگام امام حسین علیه السلام نیز به دشمن حمله کرد به یاری پدر پرداخت.

براین سان که گفتم در آوردگاه
چو دانست شیر خدای جهان
بگرید چون تند تندر ز خشم
برافکند تن بر سپاه عدوی
به یک حمله شیر جهان آفرین
حسین علی چون چنان دید کار
علامت به دست غلامش سپرد

دزنگی همی بود شیر اله
که ناید برون کس ز سفیانیان
چو دو طاس خون کرد از خشم چشم
به کینه سیه کرد ماه عدوی
ز هم بردرید آن صف قاسطین
بگرید چون تندر نو بهار
ز حمیت بدان طاغیان حمله برد ...

۲-۱۶. گزارش شانزدهم (ص ۳۸۸، بیت های ۸۶۷۷، ۸۶۸۵ و ۸۶۸۹)

وقتی نبرد به پایان رسید برای استراحت به خیمه ها بازگشتند، مولا پس از تناول نمودن شام

به استراحت پرداخت و در نیمه‌های شب بیدار شد و به آسمان نگاه می‌کرد، در این هنگام وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کرد، با ایشان مشغول صحبت شد و سپس به حسین علیه السلام و محمد حنفیه دستور پوشیدن زره و آماده‌ی جنگ شدن دادند.

... تو گفתי زما تا زمان اهرمن
بر آن سان شبی دید پس مرتضی
که با ما همه تودنی در به در
از این شب نشان دادیم بردرست
بگفت این و سوی حسین کرد روی
به نرمی بدو گفت ای شیرمرد
یکی زی محمد بکرد او نگاه
سلیحت پیوش و به زنی برنشین
بپوشید پس شیریزدان سلیح
به قنبر بگفت ای دلآور سوار
هم اندر زمان توبه زین برنشین
نشست از بردل آن داد و دین
حسین علی بست پس همچنان
در آن طیره شب چون چهاراژدها
دل و چشم آن لشکرش خفته بود
سپه دار دین نرمک چنین
حسین با محمد به راز اندرون
محمد بدو گفت ای پرهنر
چولختی برفت آن گزین جهان
بکرد او از آن پس دو رکعت نماز
بخوان آن زمان یک دعا بوالحسن
همی گفت امشب بماند عبر
چنان هیبت [و] عبرتی کان نشان
چو گفت این سخن مرتضی زان سپس
فشاند به خشم آتشی از دهن
«صَدَق» گفت ای مهربان مصطفی
بگفتی تو ای آفتاب بشر
همه راستی از حدیث تو رُست
هم اندر زمان حیدر نام جوی
پیوش این زمان تو سلیح نبرد
بدو گفت خیزای یل صف پناه
یکی طبل بر بند برپیش زین
کمر بست و بستد حسام و رمیح
که درپوش هین آلات کارزار
یکی طبل بر بست برپیش زین
یکی طبل بر بست برپیش زین
یکی طبل برپیش زین آن زمان
ز لشکر برفتند پنهان ز جا
شب طیره چون دیو آشفته بود
همی رفت با شه سوار امین
همی گفت دانی که این کار چون؟
برادرت همچون تو دارد خبر
زدل دل به زیر آمد اندر زمان
همی خواند آنکه دعایی به راز...
دمید آن زمان او بر آن انجمن
عدو را فراوان علی بی مگر
بماند (نماند) در اعدای دین جاودان
چنین داد فرمان بدان هر سه کس



که گردید (کردند) یک یک پراکنده هین
 مجنبید از جای برهیچ کس
 چومن گوتم طبل خویش آن زمان
 سخن تان مبادا به جزآن دگر
 برفتند آن [سان] سه (شه) نامی سوار
 چنان که بفرمود سالارشان
 چوزد دست برطبل شیرخدای
 همی گفت از آن پس به بانگ بلند
 ز نام آوران امین، حیدرم
 همین بود گفتار آن مهتران
 چواز چارجانب ازاین سان خروش
 به مانند مستان یکایک ز خواب
 به شمشیربردند از بیم دست
 همه شب عدواندرآن گیرودار
 به وقت سپیده دمی اهل شام
 بدادند جمله به یکباره پشت
 چودید میرحیدر از آن گونه کار
 عزیزان خود را پس باز خواند
 برآهستگی رفت درخیمه شاد
 به فرمان من ای شجاعان دین
 به گفتار من گوش دارید [و] بس
 بکوبید طبلی شما همچنان
 که من گویم ای مهربان دربه در
 به فرمان آن آفتاب تبار
 بکردند آن نام داران چنان
 بغرید و می بود همان جا به جای
 که یزدان پرستم و یزدان پسند
 وفادار و بن عم پیغمبرم
 در آن طیره شب آشکار و نهان
 برآمد معادی برآمد به جوش
 بجستند آن طیره شب درشتاب
 فتادند برهم چوپیلان مست ...
 همی بود سرگشته و بی قرار
 بگشتند سست و ببودند خام
 ز پیرو جوان و ضعیف و درشت ...
 ببرگشت از آن جای آهسته وار
 به لشکرگه خویشان بازاراند
 گه نافله مهتر دین و داد

۱۷-۲. گزارش هفدهم (ص ۳۹۵، بیت ۸۸۴۲)

بعد از حيله‌ای که حضرت انجام داد و آن کار معجزه‌گونه را انجام داد و در دل شب به قلب لشکر دشمن زد و لشکر حضرت وقتی متوجه شدند با کمال تعجب نگاه می‌کردند، حضرت فرمود:

شما تن به تن دوستان منید
 نه من معجز مصطفایم کنون؟
 به هر کار شایسته یار منید
 که دیدید پیوسته از اصل و بن
 که من بی شما عاجزم وقت کار
 و لیکن گمان بودتان آشکار

در ادامه، حضرت شروع می‌فرماید به گفتن این که این وقایع را رسول خدا صلی الله علیه و

آله به من فرموده بود، توجه کردید که عبیدالله بن عمر از من فاصله گرفت و در خدمت معاویه قرار گرفت و حال آن که پدر او (عمر بن خطاب) با من به مبارزه برخاست اما او این را از پدرش فرانگرفت، وقتی شمشیر به دست گرفت و وارد میدان شد و شروع به رجز خواند و ناسزا گفتن کرد، چاره این نبود که باید در نبرد یکی کشته گردد، با کشته شدن او معاویه شروع به مظلوم نمایی کرد.

| | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| چو بر ساختند حيله آن لشكري | همی کرد فریاد وا عمّری |
| نه ابن عمّرجست آزار من؟ | وز این بیپده نیست پیکار من؟ |
| نه بس بودش آن بد که او کرده بود | که دو خون پیوند من خورده بود؟ |
| چو شد در سرای حسین آن چنان | ز کین عمر همچو دیوانگان |
| چو هرمزد و بهمن بد اندر نماز | و با کردگار جهان کرد راز |
| بکشت آن چنان مهتران را به زار | بی جرم و بی حرمت کردگار |
| کنون کرد باز او مرا خواستار | در آوردگه پیششان آشکار |
| ندارید یاد آن که تان مصطفی | بسی گفت پیش شما برملا |
| هر آن کاو کند با علی کار زار | بود کافر و دشمن کردگار؟ |
| کسی کاو بنشود این از شما | بپرسید اینک ز پیران ما |
| چو پیش شما اندر این لشکرند | و با ما به هر سختی [ای] یاورند |

۲-۱۸. گزارش هجدهم (ص ۳۹۸، بیت ۸۹۰۴)

وقتی معاویه با کشته شدن عبیدالله بن عمر احساس ضعف کرد و نیز با حيله ای که حضرت انجام داد سستی به لشکرش مستولی شد، شروع به چاره جویی کرد و از بزرگان لشکر و اطرافیان نظرخواهی کرد و گفت با این اوضاع چه کاری باید انجام داد تا از دست ضربات علی و حسن و حسین علیهم السلام در امان بود.

| | |
|----------------------------|----------------------------------|
| برپور سفیان ببند این درست | که بیاد این رستخیز از چه رست |
| چنین گفت آن دشمن زشت کیش | در این غم از آن پس به یاران خویش |
| که تدبیر ما چیست با بوترات | چو کردیم بیاد لشکر خراب؟ |
| چو آید کنون بی گمان ساخته | بر ما کنون ذوالفقار آخته |
| چگونه بود با علی کار ما | چو وی دست دارد به پیکار ما؟ |
| بزرگان ما جمله کشته شدند | به خاک و به خون در سرشته شدند |

بگویدمان کز همه انجمن
 به نزد علی و حسین و حسن
 یکی چاره دانم من این را و بس
 به پیش محمد که خواهد شدن؟
 که خواهد همی تیغ و نیزه زدن؟
 کزان به ندارد دگر چاره کس

۲-۱۹. گزارش نوزدهم (ص ۴۰۳، بیت ۹۰۱۶)

معاویه به کمک عمرو بن عاص نقشه‌ای برای فریب لشکر امام طرح کرد، حدود ده نفر به نزد علی علیه السلام رفتند و اظهار کردند که معاویه ما را فرستاد و گفت تا دست از جنگ برداریم، ما لشکر را خلع سلاح کردیم و به لشکر گفت که همه توبه کنند و اظهار پشیمانی نمایند. وقتی حضرت این رفتار و حرکات را دید، نگاهی به امام حسین علیه السلام کرد و فرمود: خدایا باز این چه نقشه و مکرری است که معاویه دارد اجرا می‌کند.

چنین آورد لوط یحیی خبر
 فرستاده ده تن به نزد علی
 بکردند سلام و بگفتند باز
 پس آن گه بفتند که فرزند صخر
 که ما جمله یک سرسلیح تمام
 چو حیدر شنید این سخن از رسول
 نگه کرد سوی حسین از وفا
 درنگی همی بود اندر عبر
 همی گفت ای ایا کردگار جهان
 چه مکر آورد این لعین پیش باز
 پس آن روز بودند تا وقت شام
 به آرامگه در شدند هریکی
 و ز این مومنان جمله یک سر به خواب
 علی بُد به اولاد اندر نماز
 چو کرد این دعا برنشست آن امام
 حسین و محمد، علی سرافراز
 ابا طبل هر چار پیش و سپس
 علی شد سوی لشکر قاسطین
 زگفار بو مخنف نامور
 ابا عمرک و مصعب و از پردلی ...
 جدا هریکی مدح میر حجاز
 فرستاد ما را به نزد توفخر
 نهادیم یک سرهم ایدر به نام ...
 بجنباند سر آن چراغ بتول
 تبسم بکرد آن اخ مصطفی
 از آن حالشان آفتاب بشر
 بدانی همه آشکار و نهان
 بدین فن که کرد آن سگ کینه ساز
 فرورفت شمس و شب آمد غمام
 بختند یک پاس شب اندکی
 بختند همه بر طریق صواب
 همی گفت با خالق خویش راز
 برفت او به نزدیک آن اهل شام
 برفتند با قنبر دل نواز
 گذشتند از آن خامه ریگ پس
 به خوش خوابگاه، آن شهنشا دین

یکی بنگرید او به سفیانیان
 بخواند آن زمان یک دعا مرتضی
 پس آن گه بفرمود حیدر که هین
 مجنید از جای خود هیچ کس
 چومن کوفتم طبل خویش آن زمان
 بگفتند یک سر که فرمان بریم
 چوزد دست بر طبل شیر خدای
 جواز چار جانب برآمد خروش
 به مانند مستان دیوان ز خواب

همه خفته بودند چون مردگان
 فرستاد صلوات بر مصطفی
 به هر رویت ای شجاعان دین
 به گفتار من گوش دارید پس
 بکوبید یک سر شما همچنان
 ز فرمان تو زانستر نگذریم
 فرو کوفتند هر سویی نیک رای
 معادی بد خود درآمد به جوش
 کلاکوده جستند یک سر شهاب ...

۲۰-۲. گزارش بیستم (ص ۴۱۱، بیت ۹۱۹۹)

پس از آنکه دوباره جنگ تبلیغاتی و حیل‌های جنگی امام علی علیه السلام کارساز شد و لشکر معاویه در دل شب به جان هم افتادند و از حول و هراس دست به شمشیر بردند و همدیگر را کشتند، معاویه سران لشکر را جمع کرد و از ایشان راه چاره خواست،

برپور سفیان ببد این درست
 چنین گفت آن دمن زشت کیش
 که تدبیر ما چیست با بوترات؟
 چو آید کنون بی گمان ساخته
 چگونه بود کار با آن سپاه؟
 امیران لشکر چو کشته شدند
 بگوئیدمان کز همه انجمن
 به نزد علی و حسین و حسن
 ابا قیس و مالک در این کار زار

که بیاد این رستخیز از چه رست
 در این غم از آن پس به یاران خویش
 که کردیم بیاد لشکر خراب
 ابا تیغ و شمشیر کین آخته
 تدارک چه سازیم ایانیک خواه؟
 و مردان هر یک شکسته شدند
 به پیش محمد که خواهد شدن؟
 که خواهد همی تیغ و نیزه زدن؟
 کیان کرد خواهید از آشکار؟

۲۱-۲. گزارش بیست و یکم (ص ۴۵۶، بیت ۱۰۲۰۹)

سپس ماجرای حکمین به انجام رسید و حیل‌های شیطانی عمرو بن عاص و معاویه کارساز شد، معاویه در نامه‌ای خطاب به مولی امیر المومنین علی علیه السلام متکبرانه به پیشینیان خود افتخار کرد. حضرت در پاسخ نامه‌ی او ویژگی‌ها و افتخارات خود را چنین بیان فرمود:

دویت و قلم خواست پس دین و داد
 ببردند پیشش به مانند باد



چو بردند پیشش دویت و قلم
نگارید برنامه نام خدای
سرخامه را کرد پس مشک زنگ
براین گفته پورسفیان جواب
که با من سخن گفت از افتخار
منم گفته بُد نامور ابن صخر
منم ابن عمران که هستش لقب
ندانند که من پور بوطالبم؟
من بن عم مصطفای گزین
منم نفس آن سید الانبیاء
مرا حمزه عم است عمران پدر
منم جفت نور گزیده رسول
مرا آخ و هم زاد آن جعفر است
همی پُژد او با ملک در بهشت

قلم بر گرفت آفتاب کرم
سرکلک خورشید نیکی نمای
فشاندش به قرطاس بر بی درنگ
همی کرد خورشید دین بر صواب...
چنان دشمن بدرگ خاکسار
به صخر لعین کرد آن گبر فخر
ابوطالب و زین و فخر عرب
ز نسل گزین فُهر بن غالبم؟
ولئی خداوند، شیر عرین
وصی نبی سید الاوصیاء
ز پشت منند این شبیر و شبر
سرور پیمبر گزیده بتول
که تا محشراو با ملک هم پراست
چنین است ما را نژاد و سرشت

۲۲-۲. گزارش بیست و دوم (ص ۴۵۹، بیت ۱۰۲۷۵)

پس از آنکه نیزنگ و خدعه‌ی شیطانی (سرنیزه کردن قرآن‌ها) عمرو بن عاص و معاویه روشن شد و لشکر ساده انگار و ظاهربین کوفه، که پیشتر بدون توجه به سخن و هشدارهای امام علیه‌السلام تصریح می‌کردند که باید به قرآن سرکردن و دعوت به قرآن معاویه و لشکر شام احترام گذاشت و به قرآن روی آورد، به آن پی بردند و متوجه شدند که نیزنگ خوردند، از حضرت خواستند برای ادامه‌ی نبرد و مبارزه با لشکر شام لشکر را سامان دهد و خود را آماده‌ی جنگ نماید؛ امیر المؤمنین علیه‌السلام نیز دستور آماده شدن لشکر را برای ادامه‌ی نبرد صادر فرمود.^۱

| | |
|---------------------------|------------------------------|
| سپه را علی تعبیه کرد راست | علم‌ها ببردن بر چپ و راست |
| صف میمنه حیدر شیرگیر | بدان گه سپرد او به نامی جریر |
| علی رایت میمنه باز شاد | به پور ابوبکر فرسخ بداد |

۱. شایسته ذکر است که لشکر با تمام توان آماده نشد و نقشه‌ی دیگری برای شکست امام ارائه دادند و ماجرای خوارج روی داد.

| | |
|--------------------------|-----------------------------|
| به مالک سپرد او صف میسره | چو صف‌ها زدند آن سپه یکسره |
| جناع صف میسره مرتضی | به فرزند مالک سپرد از وفا |
| جناح سپه را علی آن زمان | به احنف سپرد این درستی بدان |
| سواد سپاهش سپرد آن امیر | به فرزند عباس روشن ضمیر |
| حسین علی را علی ولی | فروداشت در قلب از پردلی |
| سپرد آن زمان رایت مصطفی | به شبیر روشن روان مرتضی |
| سپرد آن زمان رایت خویشتن | وصی محمد به نامی حسن ... |

۲-۲۳. گزارش بیست و سوم (ص ۴۶۱، بیت ۱۰۳۲۱)

وقتی نبرد شروع شد مصعب بن زبیر برای رفتن به میدان اعلام آمادگی کرد و زره طلبید، عبدالله بن زبیر برادر را از این کار باز می‌داشت و شجاعت امام علی و فرزندانش را به او گوشزد کرد.^۱

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| چو عبدالله بن زبیر آن بدید | که مصعب زکین جنگ حیدرگزید |
| به نزد برادر شد او بی‌درنگ | برآشفته مانند خشمی پلنگ |
| عنان برادر گرفت آن زمان | که دیوانه گشتی چو این شامیان |
| به مصعب بگفت ای برادر مکن | روان برادر بر آذر مکن |
| اگر چند هستی تو کفس العراق | ز مردان عالم علی هست طاق |
| دگر آن که دارد علی سه پسر | که هستند هریک به سان پدر |
| حسین و حسن ای اخی روز جنگ | ز هم باز دژند سندان به جنگ |
| محمد و مالک ز اوج فلک | اجل را بسانند به گاو [و] سمک |
| دگر آن که از ابن سفیان علی | بسی بهتر است ای سوار ملی ... |

۲-۲۴. گزارش بیست و چهارم (ص ۴۶۲، بیت‌ها ۱۰۳۴۱ تا ۱۰۳۴۵)

نصیحت عبدالله در مصعب اثر نکرد و او خشمگین برای گرفتن انتقام پدر به میدان رفت.

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| ستد نیزه را از غلامش چو باد | برانگیخت اسب آن سگ بدنژاد |
| در آوردگه شد چو شیر درزم | چو ثعبان همی ریخت آتش زدم |
| ز سر بر گرفت آن نبرده سوار | ز کین مغفرو کرد رو آشکار |

۱. لازم به یادآوری است که در جنگ جمل ایشان گفت که عبدالله زبیر به دست امام حسین علیه السلام کشته شد و اینجا باز ماجرای دیگری می‌گوید، از این رو آنجا باید کس دیگری باشد که ما نیز تذکر دادیم.

چنین گفت کای سرکشان عرب
 من ابن زبیرم یل سرفراز
 هم آوردخواهم از این انجمن
 کجایست مان هم کفوزین سپاه؟
 سه را نام بردم بود آن دگر
 چو امروز من از پی نام و ننگ
 حسین و حسن چون شنیدند آن
 به خشم آمدند آن شجاعان نر
 بگفتند از مایکی را کنون
 که تا گردن دشمنت بشکنیم
 علی گفت مرهردورا زان سپس
 ولیکن پدرتان ز بهرخدای
 نخواهم کزاین لشکر یک سوار
 چوهست آن دلورز پیوند ما
 من آرم دادمش از مردمی
 شما را به فرمان من با گوش
 مدارا همی کرد شاه عرب

منم مصعب آن شیروالا نسب
 شناسند ما را به شام و حجاز
 چه حیدر مرا چه حسین و حسن
 به جز چار جنگی نخواهم ز راه
 محمد که هست او علی را پسر
 نخواهم به جز با علی جست جنگ
 که مصعب ز کینه چه گفت آن زمان
 چو آشفته شیران به نزد پدر
 تو بفرست ای ایا شیریزدان برون
 سرش را ز کینه ز تن برکنیم
 که مصعب کنون غزه شد در هوس
 حق عمّت خویش دارد به جای
 برد پیش مصعب کنون کارزار
 چوقابیل به هاییل شد او از جفا
 اگر چند دشمن کند گزدمی
 اگر چند دشمن در آمد به جوش
 چومی کرد مصعب مبارز طلب ...

۲-۲۵. گزارش بیست و پنجم (ص ۴۶۴، بیت ۱۰۴۰۱)

پس از آنکه مصعب حیا نکرد و مدارای امام را به نادرستی تعبیر کرد و شروع به ناسزاگویی کرد، مالک اشتر غضبناک شد و سوار بر مرکب شده به سوی میدان رهسپار شد، امام علی علیه السلام سوار بر دلدل شد به سرعت به دنبال مالک رفت و او را برگرداند، و خود به میدان رفت. وقتی مصعب مولا را در مقابل خود دید، مغرور گشته حمله کرد. امام با دست خدایی، او را گرفت و بالا برد و با خطابی تند به او فرمود: چقدر بی حیایی! چرا چنین می‌کنی؟ حضرت او را به خیمه‌ی خود برد و شروع به نصیحت او کرد،

چو شد تنگ مصعب شه نام دار
 بیازید دست آن شه دین پرست
 بزین برگرفتش به مانند باد
 بغرید چون تندر نوبهار
 گرفت آن قوی یال مصعب به دست
 هم اندر زمان مهتر دین و داد

یل پیل تن را علی آن زمان
چو آن شیر کرد او شکار آشکار
چو آن سنگ سیصد منی را علی
شگفتی بماندند آن دو سپاه
خجل مانده مصعب در آن درد و غم
حسین علی را علی گفت باز
از آن جای بر آروی را کنون
چو شد در غم و رنج او تنگ دل
حسین علی کز پدر آن شنید
نوازیدش و دل بدو باز داد
چو پیوند مایی تو ای هوشمند
حسن نیز همیدون الش کرد خوش

به یک دست برداشت بر آسمان
به لشکرش برد او همی آن شکار...
چو سنگ تسو کرد از پردلی
رخ روز سفیانیان شد سیاه
نگفت هیچ با کسی سخن بیش و کم
که رو نزد مصعب مرا و را نواز
دلش باز ده بر به خیمه درون
که بن عمّ ما شد از آن در خجل
پیاده شد و نزد مصعب دوید
همی گفتش ای شیردل دار شاد
شد آن زهر تو نزد ما همچو قند
ز روی لطافت به گفتار خوش ...

۲-۲۶. گزارش بیست و ششم (صص ۴۶۶-۴۶۷، بیت‌های ۱۰۴۴۵، ۱۰۴۴۷، ۱۰۴۵۵ تا ۱۰۴۵۷، ۱۰۴۶۵ تا ۱۰۴۶۹ و ۱۰۴۷۲)

وقتی عبدالله زبیر این بزرگواری امام و فرزندان بزرگوارش را دید، نزد امام آمد و طلب عفو و بخشش کرد؛ حضرت هم ایشان را بخشید. با این رفتاری که امام علیه السلام نسبت به فرزند زبیر انجام داد سعد بن ابی وقاص هم، راه خود را از معاویه جدا کرد و از لشکروی فاصله گرفت، اما غمگین و محزون که چرا در مقابل امام علیه السلام قرار گرفت و به روی ایشان شمشیر کشید. امام علی علیه السلام به امام حسین علیه السلام دستور داد نزد او رفته و او را دعوت به دیدار امام نماید و با شفاعت امام شفاعت کنندگان به درگاه مولای خوبان و مهرورزان آمده، زیر سایه‌ی محبت و رأفت حضرت قرار گیرد.

خبر یافت زی سعد او آن زمان
برو بر پی سعد ای پاک دین
هر آن گه که کردی مرا و را اسیر
بر سعد وقاص بیهوده کار
چو تندر بغرید از پردلی
ز حق بازگشته به باطل شدی
به سان یکی خوک جربت زده؟

امام هدی حیدر کاردان
حسین علی را علی گفت که هین
به نزد من آرش تو ای شیرگیر
حسین علی رفت با صد سوار
چو شد تنگ سعد آن سوار علی
چنین گفت کای سعد غافل شدی
کجا رفت خواهی تو بر بیهده



درنگی بمان ای سوار دلیر
 چو آن سعد وقاص بشنید آن
 کمانش به زه کرد آن گرگ پیر
 بپیچید از آن پس عنان فرس
 به نامی حسین گفت یک چوبه تیر
 حسین علی گفتش ای سعد من
 حسینم جگر گوشه مصطفی
 بگفت این و برداشت از رخ زره
 پس آن گاه گفتا که ای سعد من
 به وقتی که من خرد و کودک بدم
 همی زد نبی بوسه بر روی من
 چو تو آمدی آن گاه ای پرفضول
 ابران خویشم تو بنشانندیا
 نبی گفت ای سعد از بعد من
 زهر بد که تو کرده باشی بتر
 کنون هست ای سعد این آن خبر
 چو بشنید سعد از حسین این سخن
 بگفت ای حسین علی زینهار
 حسین علی گفت سعدا بدان
 بدو سعد گفتا که فرمان برم
 بگفت این و رویش نهاد او به ره
 چو تنگ سپاه علی رفت سعد
 تو از حرمت مصطفی ای امیر
 گناهم ببخشای و عذرم بجوی
 به روز سپیدم مبردر سپاه
 بمان تا علم برکشد تیره شب
 هوا طیره گردد چو پتر غراب
 مرا آن زمان بر به نزد پدر
 مگر بشنود گوشم از هر کسی

که از دین بگشتی تو یکباره سیر
 که شد تنگ وی ازدهای دمان
 برون کرد از جعبه یک چوبه تیر
 چو در ره بپیوست تیر از هوس
 به هدیه تو بپذیر از مرد پیر
 عز دینم و نازش انجمن
 قوام هدی حجت مرتضی
 یکی بردال حاسدان زد گره
 به یاد آرمت من حدیثی کهن
 نشسته به ران پیمبر بدم
 بمالید دستش ابرموی من
 گرفتی مرا از کنار رسول
 به مهر دل خویش بناختیا
 برون آیی از عهد و پیمان من
 که تیر افکنی بر حسینم به قهر
 که مان مصطفی داد خیر البشر
 براو تازه شد اندهان کهن
 گنهکارم از من گنه درگذار
 برم پیش حیدر تو را بی گمان
 ز فرمان تو پیش تر نگذرم
 همی آمدند هر دو تن با سپاه
 به عجز اندرون با حسین گفت سعد
 مرا این پیر بد کرده را دست گیر
 به سالار دین تو بد من مگوی
 که هستم ملامت زده در گناه
 فرو بندد از خنده خورشید لب
 بجویند مردم دراو خورد و خواب
 که تا هر کس از ما ندارد خبر
 ز روی ملامت سخن ها بسی

حسین علی سعد را آن زمان
بفرمود و پس بازدید آن کریم
موکل بدو کرد و شد شادمان
از احوال سعد آن زمان در به در
بید شاد از آن حال امام انام
چو بگذشت روز و شب آمد فراز
علی ماک پیل تن را چو باد
گزین مالک و صد پیاده دوان
فرود آورید و بید شادمان
همان جایگه خیمه ای ازادیم
حسین رفت نزد پدر تازیان
همه باز گفت او به پیش پدر
همی بود خرم تا وقت شام
چو قیرسیه شد نشیب و فراز
فرستاد زی سعد وقاص شاد
برسعد رفتند پس آن زمان

۲-۲۷. گزارش بیست و هفتم (ص ۴۷۳، بیت ۱۰۶۰۴)

ناظم این مجموعه بنا به استناد منابع مورد نظر خود ماجرای را نقل می‌کند که در ادامه‌ی ماجرای واقعه‌ی صفین معاویه پشیمان گشته و برای پذیرش پشیمانی خود مصحف قرآنی برای هدیه به محضرامام علی علیه‌السلام می‌فرستد (یا با خود می‌آورد).

به زین کرده دلدل به زیر علم
کشیدند صف مرد سیصد فزون
علی رفت از آن پس بدان خیمه در
نشاند آن زمان نامور بوالحسن
همی راند فرزند سفیان به شرم
به رخ بر نهاده ز شرم آستین
تنش اندرون از نهیب استخوان
نوشتند چون گفت آن محتشم
ز فرمان بران گرد خیمه درون
چو خورشید تابنده با شش پسر
حسین و حسن را بر خویشتن
خر خویشتن در سپه نرم نرم
ز غم زخ چوزر کرده و دل حزن
به بانگ آمده بود از بیم جان

۲-۲۸. گزارش بیست و هشتم (بیت ۱۰۶۱۹)

بنا به نقل این منظومه، وقتی معاویه دید تمام مهتران و بزرگان لشکرش کشته و یا از معاویه جدا شدند، به عمرو بن عاص گفت: دیگر توان مقابله با علی علیه‌السلام را ندارم، چاره‌ی کار چیست؟ عمرو بن عاص به او پیشنهاد می‌دهد که در تاریکی شب میدان نبرد را ترک کرده و به سوی دمشق عقب‌نشینی کند، او نیز چنین می‌کند. وقتی امام علی علیه‌السلام از ماجرا خبردار می‌شود لشکر را به دروازه‌های دمشق می‌برد و آنجا را محاصره می‌نماید. چون معاویه متوجه می‌شود که لشکریان امام شهر را محاصره کرده‌اند، از عمرو بن عاص راه چاره می‌خواهد. او نیز با توجه به کرم و بزرگواری علی علیه‌السلام پیشنهاد عذرخواهی از گناه و پشیمانی را به او می‌دهد و می‌خواهد که خود نزد علی علیه‌السلام رود و عفو و بخشش طلب کند.

امام علیه السلام وقتی از این برنامه خبردار می‌شود، دستور داد خیمه‌ای به پا کنند و حدود چهار صد نفر از اصحاب و شجاعان را گرد آورد و فرمود در خیمه بنشینند. معاویه نیز در حالی که مصحف در دست داشت سوار بر الاغی شد، به سوی امیرالمؤمنین علی علیه السلام حرکت کرد. وقتی معاویه عذرخواهی کرد، ابتدا حضرت او را نپذیرفت ولی با وساطت امام حسین علیه السلام پوزش او را پذیرفت و فرمود ایشان در امان هستند. این واقعه نمایانگر ماجرای فتح مکه توسط رسول خدا می‌باشد که پدر معاویه با خواری به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و ایمان آورد.

| | |
|-------------------------------|--|
| به خبر همی بود تا دیرگاه | گهی زرد شد روی وی گه سیاه |
| ندادند بارش به نزد علی | همی بود خامش علی ولی |
| و عبدالله فضل با بوالحسن | به هم بُد نشسته در آن انجمن |
| سپه را همی داد حیدر درم | در آن وقت و دشمن همی بُد دژم |
| در آخر حسین نیز بر پای خاست | ز بهر لعین از پدر باز خواست |
| بگفت ای پدر پور صخر این زمان | به نزد تو آمد ز روی امان |
| علی گفت وی هست ایمن ز ما | و گر هست وی بر طریق هوا |
| چو حیدر بگفت آن ستمگر ز خر | به زیر آمد و شد بدان خیمه در.... |
| امام هدی چون بر آورد سر | یکی کرد زی پور سفیان نظر |
| بدو گفت ای مرد بیپوده کار | سرفتنه بودی همه روزگار |
| تو دانی که موسی ز فرعون دون | چه دید از بدی‌ها به مصر اندرون |
| در آخر بدید او عیان و یل خویش | چو شد غرقه در نیل با خیل خویش ^۱ |

۳. حضرت ابوالفضل علیه السلام در نبرد صفین (قاسطین)

سراینده‌ی علی نامه در ماجرای جنگ صفین به مواردی که حضرت قهر بنی هاشم، ابوالفضل العباس بن علی علیهما السلام حضور داشته نیز پرداخته و صحنه‌هایی از دلاوری و رزم‌آوری‌های آن حضرت را به رشته‌ی نظم کشیده است. وی در آن موارد علاوه بر نام مقدس و مبارک «عباس» اسامی و اوصاف دیگری برای حضرت همانند: «عباس حیدر»، «عباس عباسی»، «یل پره‌نر» و... آورده است، در این مجال به موارد مذکور اشاره می‌نماییم. شاید مقبول درگاه باب الحوائج قرار گیرد و تفضلات ربانی نصیب نیازمندی چون حقیر، گردد.

۱. خوانندگان فرهیخته مستحضرنند این نقل در منابع و مصادر معتبر، نقل نگردیده است.

۱-۳. گزارش نخست (ص ۲۴۹، بیت‌های ۵۵۳۲، ۵۵۳۶، ۵۵۳۹ و ۵۵۴۴)

معاویة بن خدیج^۱ کندی از سوی معاویة بن ابی سفیان به سوی مصر لشکرکشی کرده و آنجا را به تصرف در آورده بود. پس از دستگیری وی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور به حبس و زندانی کردن ابن خدیج را صادر و او را به همراه سیصد نفر از سپاه خود به فرماندهی فرزند برومندش حضرت عباس علیه السلام سپرد تا وی را به مدینه برساند و در آنجا زندانی نماید، پس از طی یک روز راه عمار بن یاسر با گروهی از سپاه به دنبال ایشان حرکت کرده و پس از گفتگو با حضرت عباس علیه السلام معاویة بن خدیج را کشت. (بیت ۵۵۲۴-۵۵۴۶)

| | |
|--|--|
| به فرمان بری گفت پس نام دار ببردند پیش علی در زمان چو دیدار وی دید حیدرزغم بدو گفت ایا ظالم بد نژاد یکی این جهانی، که روز قضا بگفت این و لختی فرو برد سر چنین گفت از آن پس که زندان من سپرد آن لعین را سپه دار دین چو عباس حیدریل پرهنر چو برد او را آن شیر لشکر پناه در آن را عمار یاسر چو باد چو برین خدیج او فتادش دو چشم به عباس گفت آن لعین را چنین به عمار گفت ای یل نامور بدان تا به زندان و بندش درون به عباس عمار گفت ای هزبر سراقه بود کشته و سوخته ز شومی وی آن همه مومنان | برو بن خدیج لعین را بیار مرآن گبر ملعون را تازیان ز دیده ببارید از درد نم مکافات کار تو خواهیم داد بود دوزخ جاودانه جزا زمانی همی بود اند فگر بر او واجب آمد به فرمان من همان گه به سیصد سوار امین ببرد آن لعین را به حکم پدر مرآن بدکنش را به یک روزه راه به پیش آمدش بایکی خیلی شاد بلرزید بر خویشتن او زخشم کجا برد خواهی توای نور دین؟ به یثرب فرستد مراین را پدر بدارند وز وی نریزند خون چگونه کنم اندر این کار صبر؟ به کردار وی مومنان کوفته شدند کشته و خسته از شامیان |
|--|--|



۱. ابن حجر در قسم دوم از تقریب التهذیب وی را معاویة بن خدیج آورده است، و اضافه نموده کنیه اش ابو عبد الرحمن و ابو نعیم می باشد، و نیز وی از اصحاب کوچک سن به شمار می رود. (در باره ی صحابی بودن وی اختلاف میان شرح حال نگاران وجود دارد) و البته یعقوب بن سفیان در اثقات وی را در زمره ی تابعین نام برده است (رک. ابن حجر العسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۳، ص ۴۳۱، ذکر من اسمه معاویة، شماره ۸۰۶۲؛ همان، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، صص ۲۰۳-۲۰۴، و المزی، یوسف بن عبد الرحمن، تهذیب الکمال، ج ۲۸، صص ۱۶۳-۱۶۷). لازم به یاد آوری است بنا به منابع تاریخی، معاویة بن خدیج پس از به شهادت رساندن محمد بن ابی بکر بر مصر تسلط یافت و سر انجام از سوی معاویة بن ابی سفیان به عنوان حاکم آنجا برگزیده شد. بنا بر این، گزارشی از دستگیری وی توسط لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام و مجازاتش در منابع موجود ثبت نشده است.

از این دشمن داد و دین من کنون
گفت این و دستش به شمشیر برد
چو عباس حیدر بیدید آن چنان
ز کردار عمار، والا پسر
دل آزده شد آفتاب عرب

بریزم بر این دشت یکباره خون
ز حمیت لعین را به مالک سپرد
فرس را بجنبید از آن پس عنان
بکرد آشکارا به پیش پدر
ز عماروزان کارش آمد عجب ...

۲-۳. گزارش دوم (ص ۲۷۸، بیت ۶۲۰۹)

وقتی لشکر معاویه ابو الاعور را برای در اختیار گرفتن آب سوی فرات فرستاد و به دنبال وی عبیدالله بن عمر را برای کمک رسانی و پشتیبانی ارسال کرد؛ معاویه و عمرو عاص در سخنانی به او گفتند مواظب باشید که شجاعان لشکر علی بن ابیطالب برای به دست گرفتن آب به شما حمله نکنند، و آب را در اختیار خود نگیرند. از افرادی چون مالک، عمار، قیس، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و قهر بنی هاشم ابا الفضل العباس علیه السلام نام بردند که اینان همانند آتشفشان حمله می کنند و شما را از میان می برند. (بیت ۶۲۰۲)

بدو گفت ای سرفراز حجاز
بر ما تویی چون گرامی پسر
که رفته ست بو الاعور نام دار
بدان رای تا لشکر بوتراب
که گردشمن آرد از این روی رخت
بترسم کزیان دشمنان ناگهان
که گردن کشانی در آن لشکرند
چو عمار و مالک چو قیس و جریر

زمانه ندارد چو تو سرفراز
به مردی ببر کار ما را به سر
به شط فرات از پی گیرو دار
نیازند رایات زین روی آب
به ما بر شود کار یکباره سخت
رسد جنگ جویان ما را زیان
که آتش فشانند و آهن خورند
چو عباس و چون شبر و چو شبیر

۳-۳. گزارش سوم (ص ۳۵۱، بیت ۷۸۴۴ و ۷۸۴۶)

وقتی از سوی معاویه و لشکر شام سواری به میدان آمد که سرتاپا زره پوش رجزخوان مبارز می طلبید و خود را شجاع ترین فرد می نامید و نام خود را حارث می گفت.

که ناگه سواری ز سفیانیان
تو گفستی یکی هفت سرازدها
به آهن درون غرفه سرتا به پای
منم حارث گرد فرخ نژاد
منم دشمن بوتراب ای سپاه

فرس را برون زد ز کین از میان
ببودست از بند دوزخ رها
چو آتش همی رفت و می سوخت جای ...
که مادر مرا بهر این جنگ زاد
و سفیانیان را منم نیک خواه

وقتی سخنان این مبارز به سرآمد و رجزخوانی فراوانی را انجام داد، از سوی لشکر کوفه و سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام سواری بلند بالا و رشید به سوی او شتافت و در مقابل او به رجزخوانی پرداخت و نهبی به او زد و مبارزه و نبرد آغاز کردند و پس از کشتن او به سوی لشکر بازگشت، همانند شیری که از شکار به مقرو استراحتگاه خود پیروزمندانه باز می‌گردد. وقتی سوار غالب و پیروز برگشت یاران متوجه شدند که او دلاور نبردستان و دست پرورده‌ی امیرمومنان علیه السلام قربنی هاشم ابا الفضل العباس علیه السلام می‌باشد.

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| چو برد این سخن آن دلاور به سر | ز صف علی شد سواری دلیر |
| جوانی ابرپشت بادی چوکوه | که از نعل وی گه بُدی در ستوه |
| گرفته یکی ز مح خطی به دست | که از نوک وی جان دشمن نرست |
| چو شد تنگ دشمن چو غرنده شیر | بگریید آن شه سوار دلیر |
| به دشمن چنین گفت کای سگ بیای | که آمد به تو خشم شیر خدای |
| تو گفتم منم دشمن بو تراب | سرشته کنم این زمان در تراب |
| تو ای سگ اگر نیک نشناسی ام | من آن مرد عباس عباسی ام |
| بگفت این و یک حمله کرد آن سوار | برافروختند آتش کارزار |
| دو نیزه چو دو اژدها دمان | زدند یکدگر بر چو آتش سنان |
| در آن تاب عباس روشن روان | عدو را یکی نیزه زد بر دهان |
| برون شد سنان از قفای لعین | نگون بخت شد سرنگون در زمین |
| سبک جان ملعون به نیران رسید | چو بوی سنان روان خورشید |
| از آن جای عباس برگشت شاد | بر مرتضی رفت مانند باد |
| بکرده چو شیران شکار آشکار | به مأوی گه خویش رفت از شکار |

۳-۴. گزارش چهارم (ص ۳۵۴، بیت‌های ۷۹۰۲، ۷۸۱۰ و ۷۸۱۳)

پس از کشته شدن حارث به دست توانمند قربنی هاشم، معاویه ترفند دیگری به کار بست و برای روحیه بخشی به لشکر خود افراد صاحب نفوذ و به ظاهر روحیه را به میدان فرستاد؛ از جمله‌ی ایشان ابوهریره بود که در کهنسالی قرار داشت به سوی میدان آمد و تیری افکند و تبلیغات وسیعی از سوی معاویه در لشکر شام صورت گرفت که پیروزی با ماست و به دنبال کشتن قاتل حارث بود. (بیت ۷۸۹۶)

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| یکی در کشید آن کمان بد گمان | رها کرد پس پیرتیراز کمان |
| چو آن تیر کرد او را باز گشت | به تن با لعین دیوانباز گشت |



ز سفیانیان بانگ و شادی بخواست
چنین گفت پس ابن سفیان دون
که آرد از این شه سواران من
کنم بی نیاز آن کس را به مال
غم من ز عباس عباسی ست
چو برگفت فرزند هند این چنین
بگفتند ای میرما هردوان
از این غم کنونت آبی غم کنیم
به حيله کنیمش سرازتن جدا
به مکرش کشیم او چو با آن سوار
ببد شاد فرزند سفیان و گفت
روید ای دلیران و مردی کنید
بسوزید از این غم دل بوترت
ز روی حیل آن دو گبر آن زمان
از آنها یکی شد به میدان درون
بر آن رای بودند آن دو لعین
یکی چون به میدان مردان رسید
به بانگ بلند آن سگ بدنژاد
نخواهیم که آید بر من سوار
بر من فرستید وی را کنون
همی گفت از این در سخن ها به لاف
دگر باره آن دشمن داد و دین
چون حیدر سخن های ملعون شنید
یکی را کمین در بدید آن زمان
گمانی ببرد او که دو بدسگال
به عباس منسوب سالار دین
به من ده سلیح و ستورت کنون
بگفت این و از دلدل آمد به زیر
پوشید پس آن زمان بوالحسن

بگفت حق جمله دردست ماست
که نصرت کندمان زمردان کنون؟
سرقاتل حارث پیل تن؟
که بدخواه ما را دهد گوش مال
سنانش مگر زهر الماسی است
دویدند از ایشان دو گرد لعین
ببریم از تن سر آن جوان
عدوی تو را از جهان کم کنیم
که تا دور گردد غم از تورها
به حيله در آریمش او را به کار
سعادت کنون با شما باد جفت
به دندان سردشمنم بر کنید
چو عباس هست از گل بوتراب
برون آمدند از صف شامیان
یکی زاستر شد به مکروفسون
که آزند عباس را در کمین
سوی لشکر مرتضی بنگرید
همی گفت ما داد خواهیم داد
به جزقاتل حارث نام دار
که تا من بشویم تنش را به خون
همی کرد در گرد میدان طواف
براین کین همی بود اندر کمین
یکی سوی آوردگه بنگرید
امام هدی حیدر کاردان
برون آمدند از ره احتیال
چنین گفت کای شیربا آفرین
که تا بنگرم من که این حال چون
سپه دار دین شه سوار دلیر
سلیح تن بن عم خویشتن

شد آنگاه بر مرکب او سوار
 چومرد عقیلی علی را بدید
 به میدان خرامید آهسته وار
 یکی ژرف در روی او بنگرید
 به حیدر نبرد ایدراو خود گمان
 ز عباس دید او زهر در نشان ...

۳-۵. گزارش پنجم (ص ۳۵۹، بیت ۸۰۲۵)

از مواردی که ربیع در این منظومه نام قربنی هاشم علیه السلام را برده است، هنگامی است که فرزند خالد^۱ به میدان می آید و از لشکر امام علیه السلام چند تن را به شهادت می رساند، و سپس رجز می خواند و فرزندان امام را نام می برد و آنها به مبارزه فرا می خواند. پس از آنکه رجزخوانی وی به پایان رسید، شیرمردی از سپاه علی علیه السلام به سوی او شتافت وقتی خود را معرفی کرد او متوجه شد که محمد حنفیه فرزند امام علی علیه السلام به میدان آمده است، مبارزه کردند و محمد وی را از پای درآورد.

منم ابن خالد یل گردگیر
 مبارز همی رفت و می زد سنان
 که تا هفت مؤمن بکشت آن لعین
 چنین گفت ای لشکر بوتراب
 محمد کجا و حسین علی
 کجا رفت عباس حیدر کنون
 علی از چه در می نیاید به در
 که من آن شجاعم که اندر عرب
 سننم همیدون در آن کینه آن بدگمان
 همیدون در آن کینه آن بدگمان
 در آن وقت از آن نام داران دین
 بمردند این بار شیخ و شباب
 کجا احنف و مالک پردلی؟
 حسین کوکه از صف نیاید برون؟
 یکی تا بیاموزد از ما هنر؟
 شناسد ما را به اصل و نسب

آنچه این مقاطع به دست می آید این است که حضرت قربنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام، یکی از شجاعان و رزم آوران بود و وقتی که جنگ جویان ماهر و دلیری از لشکر شام و پیروان معاویه به میدان می آمدند برای خود مبارز می خواستند نام مبارک قربنی هاشم را در کنار افرادی چون مالک اشتر و دیگر شجاعان آن دوران قرار می داد.

این گزارش ها نشان از وجود دلیرمردی از تبار علی بن ابی طالب علیهما السلام دارد که در عرصه ی جانفشانی در کربلا، شجاعانه خواب از چشمان دشمنان دین خدا بر باید. وقتی امیر المؤمنین علیه السلام از دشت کربلا و نینوا عبور می کند مجاهدت های مجاهدان راه خدا را به گوش حاضران می رساند و قربنی هاشم نیز می شنود و خود را آماده می کند در آن عرصه جان نثار امام خود گردد و گوی سبقت از دیگران بر باید.

۱. به نظرمی رسد منظور، عبدالرحمن، فرزند خالد بن ولید بوده باشد.



منابع

- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، قاهره، احیاء الکتب العربیة، ۱۳۸۵ق.
- ابن حجر العسقلانی، احمد، تقریب التهذیب، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
- ،-----، الاصابة فی تمییز الصحابة، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۳۱ق.
- ،-----، تهذیب التهذیب، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۴م.
- ابن کثیر، البداية والنهاية، بیروت، المكتبة العصرية، ۲۰۰۵م.
- ابن منظور المصري، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارصادر، ۲۰۰۳م.
- الاحمدی المیانجی، علی، مکاتیب الأئمة عليهم السلام، تحقیق مجتبی الفرجی، قم، دارالحديث، ۱۴۲۶ق.
- ابن فندق البیهقی، ابوالحسن علی، لباب الأنساب والأعقاب، تحقیق السيد مهدي الرجائي، قم، مكتبة آية الله المرعشي، ۱۴۱۰ق.
- الحائری، ابوعلی، منتهی المقال، تحقیق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لأحياء التراث، مشهد، ۱۴۱۶ق.
- ربیع، علی نامه، چاپ فاکسیمیله (تصویر برگردان) با مقدمه استادان شفیعی کدکنی و امیدسالار، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی با همکاری مرکز پژوهشی میراث مکتوب در تهران، کتابخانه‌ی تخصصی تاریخ اسلام و ایران در قم و مؤسسه‌ی مطالعات اسماعیلیه در لندن، ۱۳۸۸.
- ،-----، با مقدمه و تصحیح رضا بیات و ابوالفضل غلامی، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۹.
- سبط بن جوزی، شرح حال و فضائل خاندان نبوت، ترجمه محمدرضا عطائی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۹ش.
- الطبری، ابوجعفر، تاریخ الأمم والملوک، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۹۸۳م.
- گروه محققان مرکز کامپیوتری علوم اسلامی، نرم افزارهای «دانشنامه نبوی»، «جغرافیای جهان اسلام»، «تاریخ ایران اسلامی» از تولیدات مرکز کامپیوتری علوم اسلامی «نور» قم.
- المزی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق.
- المفید، محمد بن نعمان، الجمل والنصرة لسيد العترة في حرب البصرة، قم، کنگره‌ی شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- المنقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، قم، مكتبة آية الله المرعشي، ۱۴۱۸ق.
- موسوی گرمارودی، علی، به گزین علی نامه، با گزینش و مقدمه، همراه شرح لغات مهم، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۰.

| | | | |
|--|---|-----------------|-----------------|
| $\frac{20}{28}$ | $\frac{25}{28}$ | $\frac{28}{28}$ | $\frac{54}{54}$ |
| <p>بنزد صفار و بنزد کبار درین قصه در نظم لفظی انسجام ز شہمت کی بد کرد با برقصا ز شہمت شد بد دور از زون ز هر اهل هدی از زمان رمد قوم شد در سحر با ستون چون را بند جنتی محمد یار شکفته شمع ز برنا و پیر ز کینه کوفه ره اختیار همی کرد هر یک جو شیطان فریب کزین آمد رسد امدان برادر شده یار شاز خاصگان شد کس خلافت همی راندی ناندک خواست اجل کرد ناکه بدی نا ختن خلافت لغز از عمر سپرد براسب خلافت عمر کرد ز برین کوفته خط اختیار ی بدست سپرد براسب صبور ی زمان بنرمی میر داشتند بر ابا ی</p> | <p>اگر چند هست این سخن شکار ولیکن جو من برورد هیچ کس تو بشنوی آن کز بس مصطفی که چون مصطفی شد ز دنیا برو چه فتنه بد پیدا اندازد همان ز شہمت شدن قوم بد و کوه یکی حسرت و دیگر اختیار شکسته زین عهد روز عدل بر نضر ها کرده تی هوش وار بویا نر میدان سپه را شکست نشست اختار از بر و جاد نضر خانه همی بود نضر از بس بس ز بر صاحب غار سوما راست جو دنیا از خواست بردا ختن جو شمع امیدش فرو خواست میرد جو خالی شد از بکر روز زمین از ان پس براسب خلافت نشست مدار همی کرد نضر همچنان بدا انسان را اول رسول خدای</p> | | |